

روزهای ناخوش دانش آموزان حاشیه شهر

حالمان خوب نیست



حمید حاجی پور، روزنامه‌نگار؛ اینجا حاشیه شهر است. هوای اینجا خوب نیست، حال آدم هایش هم خوب نیست. محله‌ای در منطقه کهزیرک، سال‌هاست که آدم‌هایش روزگار خوبی ندارند. در همسایگی «تابین» آلونک‌های توسری خورده کج و معوج که فقر و اعتیاد از سر و رویشان می‌بارد و به زور روی پای خود ایستاده‌اند، مدرسه‌ای است که شاهد و راوی حکایت‌های تلخی است، از دانش آموزانی که صبح مدرسه می‌آیند و ظهر تا بوق شب سر کار می‌روند، دانش آموزانی که خانواده‌هایشان به اعتیاد مبتلا هستند و بدترین و سخت‌ترین روزها را می‌گذرانند یا آنهایی که مجبورند قید درس را بزنند و برای کمک به تأمین مخارج خانواده بروند سراغ پادویی و دست‌فروشی.

مدرسه تعطیل است و هیچ خبری از دانش‌آموزان نیست، روزهایی هم که مدرسه تعطیل نیست، در ساختمان‌ها را می‌بندند تا بوی زباله وارد نشود! هوای تهران آن‌قدر آلوده شده که چاره‌ای جز تعطیلی مدارس نیست. بوی تندى از سایت دفن زباله آزدکوه که فاصله زیادی با کهزیرک ندارد، به مذاق غریبه‌هایی مانند ما خوش نمی‌آید. بوی سرب و مازوت با بوی زباله در هم آمیخته شده و نفس‌کشیدن را سخت کرده است. مدرسه سوت‌وکور است. کف مدرسه را به‌تازگی با لایه نازکی از آسفالت پوشانده‌اند آن‌هم با پیگیری مدیر و همت بخشداری تا بچه‌ها هنگام ورزش یا زنگ تفریح زمین نخورند. ساختمانی هم کنار ساختمان قدیمی از سوی خانواده خیری به‌تازگی ساخته‌شده تا پسرها مجبور نباشند در کلاس های ۵۰-۶۰ نفره، کیپ تا کیپ همدیگر بنشینند.

تعداد کلاس‌ها بیشتر شده ولی هنوز تجهیز نشده‌اند. خانواده‌های دانش‌آموزان هم وضعیت مالی مناسبی ندارند تا بتوانند کمکی به مدرسه کنند. به گفته آقای الف، مدرسه با کمک خیران و دغدغه‌های بسیار اداره می‌شود. موقع امتحان که می‌رسد وضع وخیم‌تر می‌شود، چون برای هر امتحان نیاز به ۱۴۰۰ برگ کاغذ سفید، مدیر مدرسه را با چالش تأمین کاغذ و کپی برگه امتحانات روبه‌رو می‌کند.

مدیر مدرسه می‌گوید شیفت صبح ۷۰۰ دانش‌آموز مقطع متوسطه اول دارد و ۴۰۰ دانش‌آموز نیز در مقطع متوسطه دوم در شیفت عصر تحصیل می‌کنند. به گفته او در شیفت صبح از این تعداد، ۱۶۵ دانش‌آموز جزء خانواده‌هایی هستند که پدر و مادرشان از یکدیگر جدا شده‌اند و ۴۰ دانش‌آموز نیز یتیم هستند. بیش از ۳۰۰ دانش‌آموز شیفت صبح برای کمک به خانواده‌هایشان مجبورند بعد از تعطیل شدن از مدرسه، سر کار بروند.

کلاس‌های مدرسه فرقی با کلاس‌های دهه ۷۰ و ۶۰ ندارد، همان‌طور ساده با نیمکت‌های چوبی رنگ‌ورو رفته‌ای که هرازگاهی زهوراشان در می‌رود. مدیر مدرسه می‌گوید ای کاش همه مشکلات ما نبود کاغذ و نیمکت و دستگاه کپی و تأمین مازیک برای تدریس بود.

«ما هر هفته شاهد هستیم خانواده‌هایی می‌آیند و می‌خواهند پرונه فرزندشان را بگیرند. ساعت‌ها با خانواده دانش‌آموز صحبت می‌کنیم که اجازه بدهند فرزندشان

داستانی پر از خنده‌های تلخ

این پوزخند است!

فرانک جواهری؛ پشت تلفن با لهجه شیرین اهوازی می‌گوید: «خانم نیست، دختر است!» خنده تلخی می‌کند. منظورش معصومه است. داستان معصومه پر از خنده‌های تلخ است.



چه باید کرد؟

ادامه از صفحه اول

آسیب‌شناسی مطالعاتی که درباره سیل سال ۱۳۹۸ صورت گرفت و نیز آتش‌سوزی پاساژ پلاسکو می‌تواند در این باره راه‌گشا باشد.

۴- بهره‌گیری از خرد جمعی نیازمند احساس امنیت کارشناس و رسانه‌ها و دانشگاهیان و دیگر فرزانگان و متخصصان و اندیشمندان است. در چنین فضایی بررسی‌های عالمانه و چندوجهی، ظرفیت‌سازی‌های جدیدی در پی دارد که کشور از نتایج آن منتفع می‌شود. اعتماد عمومی تا حدودی بازسازی می‌شود و راه‌های غلبه بر مسائل هویدا می‌شود. این مهم نیازمند اقدام دیگری است که بسیار اثرگذار است. تغییر رویه‌های جاری رسانه‌ای کشور به‌ویژه رسانه‌های ملی یکی از ضروریات فوری در این‌باره است. ظرفیت‌های کشور زمانی در خدمت خواهند بود که انعکاسی در رسانه‌های پر بیننده و شنونده داشته باشند. حرکت کشور براساس رویه‌های رسانه‌ای فعلی به شناخت و حل‌وفصل ریشه‌ها و زمینه‌ها و علت‌های بروز نارضایتی منجر نمی‌شود. تغییر رویکرد رسانه‌ای کشور نیز نیازمند تدوین راهبردهای جامع و کارشناسی‌شده و مطالعه‌شده‌ای است تا بتوان بر مبنای آن تغییر مطمئن و

داستان معصومه صلیحاوی در یک شب زمستانی، پیچیده در پتویی

قرمزرنگ، در کوچه‌ای تاریک تمام شد. بـک عکس بی‌کیفیت از صحنه پخش شده است. نوار زردرنگ ویژه صحنه جرم در شعاع چندمتری جسد کشیده شده است. معصومه پتو بیچ‌شده وسط کوچه روی آسفالت افتاده است و مردم دست در جیب، به پتو خیره شده‌اند. جلوتر از همه پسر کوچکی با پیراهنی قرمز تنها ایستاده است و به دختر کوچکی که معصومه بود، نگاه می‌کند. پشت پسر به دوربین است و هیچ‌کس تلاش نمی‌کند او را از صحنه دور کند. مشخص است موهایش تازه اصلاح شده و دست‌هایش کنار بدنش است و تنها ایستاده است.

امروز اسم معصومه کنار زنان قربانی قتل ناموسی قرار گرفته است اما معصومه دختری ۱۲ساله بود که به دست پدرش به قتل رسیده و احتمالاً پدر آزاد خواهد شد؛ چراکه بر اساس قانون چنانچه پدر یا جد پدری فرزند خود را به قتل برساند، قصاصی نمی‌شود و باید به ورثه آن دیه کامل و در صورت شریک جرم نصف دیه کامل را پرداخت کند. داستان معصومه در میان روایت‌های تکراری قتل ناموسی در خیابان‌های شهر کم شده است. کسی حاضر نیست صحبت کند، نمی‌خواهند اسم شهر با قتل ناموسی گره بخورد. اما داستان معصومه باید آن‌طور که بوده گفته شود. بالاخره یکی از آشنایان

فرزند معصومه

پدر معصومه

مادر معصومه

همسر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

برادر معصومه

و حسن را مجبور کرده‌اند درس نخواند و صبح تا شب کار کنند تا پول مواد خانواده تأمین شود. این بچه ظهر تا شب سر کار می‌رود و برادر بزرگ‌ترش همه پول‌ها را از او می‌گیرد و حتی پولی برای نان خریدن برایش نمی‌ماند. حسن یک سال است که تقریباً بیسکویت خورده و به‌شدت از سوء‌تغذیه رنج می‌برد.»

گشت کوتاهی در چند کلاس درس، مرا با نوشته‌های عجیبی که شاید نشان از حالات روحی و روانی برخی دانش‌آموزان است، روبه‌رو می‌کند. روی دیوار بعضی از کلاس‌ها با خودکار آبی، قرمز و سیاه جملاتی نوشته شده. روی یکی از دیوارها نوشته شده «لعنت به این زندگی»، «تنها ولی وحشی» و… بعضی از جملات آن‌قدر تلخ یا زشت هستند که نمی‌توان به آنها اشاره کرد.

امروز مدرسه تعطیل است، مثل چند روز گذشته ولی دانش‌آموزانی که دست‌فروشی یا پادویی می‌کنند، سر کار رفته‌اند. یاتوق «حسن» را که زندگی بسیار غم‌انگیزی دارد، با هزار زحمت که شده با کمک یکی از هم‌کلاسی‌هایش می‌گیرم. او را در خیابان اصلی محله تباین ملاقات می‌کنم. نوجوانی میانه‌قد، لاغراندام با صورت استخوانی و موهایی ژل‌زده، لباس‌هایی که رنگ و رویی ندارند و کفش‌هایی که چیزی به پایان عمرشان نمانده.

کایشنی که به تن کرده جای خط‌های تیزی روی دستش را پوشانده، بچه کم‌حرفی است و باید از او چیزی را پرسید تا

جواب بدهد. از حسن درباره خودش می‌پرسم که چه می‌کند و چه روزهایی را پشت سر می‌گذارد. او به چشمانم نگاه نمی‌کند و سرش رو به پایین است.

«راستش آقا می‌گذرونم دیگه. بعضی وقت‌ها میرم مدرسه، ظهر به بعد هم سر کار میرم. درس خوندن رو دوست دارم ولی پدرم نمیداره. شیشه می‌کشه. عمو و برادر بزرگم هم شیشه‌ای‌اند. مواد می‌کشن و همین‌طور حرف می‌زنن، فحش می‌دن. مجبورم کردن هرچی درمیارم بدم بهشون. برادرم حتی جیب‌های پشتی‌ام رو می‌گرده که پول قایم نکرده باشم.»

◆ **شنیدم که یک سال فقط بیسکویت خوردی.**

بیشتر وقت‌ها بیسکویت می‌خورم. الان یک بسته الویه بخوری با نون ۳۰-۴۰ تومن می‌شه. من ۷-۸ تومن می‌دم بیسکویت و خودمو سیر نگه می‌دارم.

◆ **شب‌ها کجا می‌مونی؟**

بعضی وقت‌ها توی خونه یا اینکه اگر پدرم حالش خوب نباشه بیرون.

◆ **نمی‌ترسی بیرون بمونی؟**

اولش چرا می‌ترسیدم ولی دیگه برام عادی شده.

◆ **روزی چقدر کار می‌کنی؟**

۱۵۰ تا ۲۰۰.

◆ **چه کاری می‌کنی؟**

دست‌فروشی توتو مترو. برای این و اون کار می‌کنم.

◆ **تاکی می‌خوای ادامه بدی؟**



معلم در کلاس درس با بچه‌ها صحبت می‌کند.

نمی‌دونسم. به من می‌گن برو بهزیستی ولی می‌ترسم. می‌دونسم اونجا وضعیت بهتره ولی ترسم از اینکه دیگه تونم بیرون بیام. من از این شرایطی که دارم، خیلی ناراحتم. با خانواده‌های زندگی می‌کنم کم معنادن و همش فکرهای بدی به سرم میاد که نکته بلایی سرم بیارن. بیرون هم که کار می‌کنم بعضی فکر می‌کنن کدا هستم. من پول کسی رو قبول نمی‌کنم. بعضی هم رفتارهای بدی با آدم می‌کنن. من خیلی وقت‌ها خیلی غصه می‌خورم چرا توی یک خانواده بهتر به دنیا نیومدم.

◆ **تابه‌حال شده فکرهای عجیب‌وغریب توی سرت بیاد؟**

خیلی آقا خیلی. ی‌کار به یکی اصرار کردم ازم جوراب بخره منو هل داد و من اونقد ناراحت شدم که می‌خواستم خودمو بندازم زیر مترو. یک‌بار هم می‌خواستم از بل عابر پیاده خودمو پایین بندازم.

حسن میانه حرف‌هایش یک‌دفعه خداحافظی می‌کند و به‌سرعت غیب می‌شود. دوستش می‌گوید که برادرش را دیده و برای اینکه گیرش نیفتد، مجبور به فرار شده. از خانه‌ها و آلونک‌های توسری خورده با آدم‌های ژولیده و پریشان، می‌شود تصویر زشت فقر و اعتیاد را به خاطر سپرد. اینجا حاشیه تهران است با کودکان و نوجوانانی که زخم‌های بزرگی نسبت به سن و سال‌شان به روح و روان‌شان وارد شده. پسران و دخترانی که همگی از آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی رنج می‌برند و شاید سرنوشت روشنی در انتظارشان نباشد. اینجا حاشیه شهر است.

را تهدید و خودش را به کلاترتی معرفی می‌کند.

مصاحبه طولانی نیست، داستان کوتاه است. «مرد، بعد از این کار به کلاترتی می‌رود و خودش را معرفی می‌کند. بچه‌های کلاترتی می‌گویند داشت می‌خندید. می‌گفت دو ضربه به داخل شکم دخترم زدم. دخترم را کشتم و آدمم. حالت عادی نداشته و مواد توهم‌زا مصرف کرده بود. می‌گفته دخترم مشکل داشته است. من نمی‌فهمم، دختر بچه به این کوچکی کاری نکرده بوده…»

چند نفر دیگر تأیید کرده‌اند که مرد موقعی که به کلاترتی رفته، می‌خندیده. شاید روایت خنده درست نباشد اما هیچ‌کس تعجب نمی‌کند. اینجا مرزهای همان قانونی است که پدر رومینا را برای سربریدن دخترش، فقط به ۹ سال زندان محکوم کرد. اینجا خیابان‌های همان خاکی است که سر مونا حیدری را مردی که در شناسنامه شوهر نام دارد با خنده چرخاند. امروز همان شوهر، در همان خیابان‌ها دوباره آزادانه قدم می‌زند و ممکن است از کنارتان رد شود، از او خرید کنید و به او لبخند بزنید. هنوز در جلسات خانوادگی، زنان و دختران توسط مردان خانواده به مرگ محکوم می‌شوند. چون می‌دانند قانون چه می‌گوید. در این مواقع می‌خواهید قانون، چون یک حامی مهربان، محکم آغوشش را باز کند و شما برای اجرای عدالت به آغوشش بپرید اما نه صدای پوزخند می‌آید!

از معصومه دختر ۱۲ساله همین عکس باقی مانده است. بدن نحیفش، پتو بیچ‌شده در کوچه افتاده است. پسرک قرمزپوش، با موهای اصلاح‌شده، فقط چند سال از معصومه بزرگ‌تر است، به پتو نگاه می‌کند. شاید چند سال دیگر پدر معصومه را در خیابان ببیند، درحالی‌که به یکی از جلسات خانوادگی می‌رود که برای سرنوشت یکی از زنان فامیل تصمیم می‌گیرند.

واسطه روسی؛ چین و تنگه هرمز

ادامه از صفحه اول

بستن تنگه هرمز، با توجه به ائتلاف بین‌المللی و اتفاق نظر همه قدرت‌ها علیه آن امکان‌پذیر نیست. اگر هم بشود، بیش از یک هفته دوام نخواهد آورد. بعید است که این را ندانند. پس وقت خود را و فرصت کشور را با این ادعاهای بی‌پایه تلف نکنیم. تفاوت «شجاع‌ت» و «بی‌مسئولیتی» در برابر سرنوشت ایران در همین نکته نهفته است. اینشان به طرز حیرت‌آوری در نوشته خود حتی یک بار از چین نام نمی‌برد که صریحا و به‌صورت رسمی حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه (بخوانید نفوذ ایران بر تنگه هرمز) را به زیر سؤال برده است. به نظرم اقدام بعدی چین (و حتی روسیه) تشدید اقدامات دیپلماتیک برای کوتاه‌کردن دست ایران از سه جزیره و از تنگه هرمز است، چون منافع استراتژیک خود را در اینجا تعریف کرده‌اند.

در رسانه‌ها و مطبوعات کشور تحلیل‌هایی منتشر می‌شود که به خودی خود می‌تواند مایه پویایی و سرزندگی باشد. برخی از این تحلیل‌ها واجد خطاهای راهبردی هستند. مشکل اینجاست که چنین تحلیل‌هایی منبع اصلی برای شماری از تصمیم‌گیران است. برخی از این روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران

نقش پدرخوانده را برای سایرین ایفا می‌کنند و متأسفانه اساسا نوشته‌هایشان صلاحیت و کفایت لازم را برای چنین امر خطیری ندارد. وقتی به این سادگی و با وجود تذکرات صریح کارشناسان درباره روابط با چین به خطا می‌روند حتما در امور دیگر هم چنین خطایی را مرتکب می‌شوند. گاه تحلیل‌هایی از ایشان صادر می‌شود که به طرز حیرت‌آوری ساده‌لوحانه است؛ از کنار آن می‌گذریم، چون به باور نمی‌آید که پذیرش رسمی داشته باشد؛ ولی به طرز شگفت‌آوری دارد. درواقع هاضمه تحلیلی و سازه فکری این افراد به‌گونه‌ای است که هر داده و اطلاعاتی را به دانشی جناحی تبدیل می‌کنند و انسان درمی‌ماند که با آنان چه کند. ببینید که یک تهدید امنیتی-اقتصادی ناشی از قرارداد چین-اعراب چگونه در هاضمه تحلیلی و سازه فکری اینان دگرگون می‌شود: «ده‌ها طول می‌کشد تا نظم جهانی مستقر شود یا تغییر کند. آمریکا پس از فروپاشی بلوک شرق (سال ۱۹۹۱)، از نظام تک قطبی خبر داد. اما ۳۰ سال بعد، سیاست‌مداران بسیاری در غرب اتفاق نظر دارند که نظم آمریکایی به سر آمده و محور قدرت، درحال انتقال از غرب به آسیاست. سفر رئیس‌جمهور چین به عربستان، در بستن این تغییر نظم جهانی اتفاق افتاده است.